

رمزگشایی فرهنگ در حوزه اقتصاد: با تاکید بر اقتصاد ایران

دکتر سعید نایب *

چکیده

عدم توجه به موضوع فرهنگ در حوزه‌های اصلی دانش اقتصاد و پیروی از آن در عرصه سیاستگذاری، می‌تواند از دو پیچیدگی جدی سرچشمه بگیرد، اول: پیچیدگی در تعریف چیستی فرهنگ و مسیرهای پیدایش آن می‌باشد و دوم: پیچیدگی در چگونگی آشکار کردن عملکرد اقتصادی توسط فرهنگ و به عبارتی، چگونگی ورود فرهنگ به عملکرد اقتصادی است. این مقاله بر آن است، در جهت رفع پیچیدگی دو حوزه فوق گام بردارد. در قسمت اول مقاله، رمزگشایی فرهنگ محور مباحث قرار خواهد گرفت. در این زمینه، در چارچوب دگرگونی‌هایی که در حوزه تاریخ اندیشه فلسفی صورت پذیرفته، باز تعریفی از فرهنگ ارائه شد. ایده اصلی در اینجا آن است که فرهنگ چارچوبی است که یک جامعه در آن می‌اندیشد و شکل‌گیری این چارچوب تحت تأثیر چه عواملی است. در قسمت دوم این مقاله چگونگی ورود فرهنگ به عملکرد اقتصادی به دقت موردبررسی قرار خواهد گرفت. در قسمت سوم این مقاله، تلاش خواهد شد که سرشاخه‌های موضوع فرهنگ در اقتصاد ایران مطرح شد، ضمن آنکه به خوبی آشکار است که چنین مطالعه‌ای بسیار فراتر از یک مقاله و البته بضاعت نگارنده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، عملکرد اقتصادی، فرهنگ در اقتصاد ایران

۱- مقدمه

امروزه، در سطوح مختلف سیاستگذاری تا دانش اقتصادی، این موضوع که فرهنگ نقش مهمی در توسعه و عملکرد اقتصادی دارد، به عنوان یک حقیقت آشکار شده، پذیرفته شده است. این امر از آن جهت است که همه ذینفعان حوزه اقتصاد، تأثیر فرهنگ را با تمام وجود در این حوزه لمس می کنند، اما آن گاه که موضوع بهبود عملکرد اقتصادی از طریق فرهنگ مورد توجه قرار می گیرد- چه در عرصه دانشگاهی و چه در عرصه سیاستگذاری- موضوع فرهنگ مسکوت گذاشته می شود.

عدم توجه به موضوع فرهنگ در حوزه های اصلی دانش اقتصاد و پیروی از آن در عرصه سیاستگذاری، می تواند از دو پیچیدگی جدی سرچشمه بگیرد، اول: پیچیدگی در تعریف چستی فرهنگ و مسیرهای پیدایش آن می باشد و دوم: پیچیدگی در چگونگی آشکار کردن عملکرد اقتصادی توسط فرهنگ و به عبارتی، چگونگی ورود فرهنگ به عملکرد اقتصادی است.

این مقاله بر آن است، در جهت رفع پیچیدگی دو حوزه فوق گام بردارد. در قسمت اول مقاله، رمزگشایی فرهنگ محور مباحث قرار خواهد گرفت. در این زمینه، در چارچوب دگرگونی هایی که در حوزه تاریخ اندیشه فلسفی صورت پذیرفته، باز تعریفی از فرهنگ ارائه گردد. ایده اصلی در این جا آن است که فرهنگ چارچوبی است که یک جامعه در آن می اندیشد و شکل گیری این چارچوب تحت تأثیر چه عواملی می باشد.

در قسمت دوم این مقاله چگونگی ورود فرهنگ به عملکرد اقتصادی به دقت مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این موضوع به مدد دستگاه نظری نهادگرایی جدید صورت خواهد پذیرفت، ضمن آن که این مقاله، این پیش ارزیابی را دارد که در بین جریان های مهم دانش اقتصاد، تنها دستگاه نظری نهادگرایی جدید است که توان چنین بررسی دقیقی را خواهد داشت. در قسمت سوم این مقاله، تلاش خواهد شد که سرشاخه های موضوع فرهنگ در اقتصاد ایران مطرح گردید، ضمن آنکه به خوبی آشکار است که چنین مطالعه ای بسیار فراتر از یک مقاله و البته بضاعت نگارنده آن می باشد.

۲- ویژگی‌های فهم انسانی

بشر همواره در پی شناخت خود و اطراف خود بوده است. از چگونگی حرکت اجرام آسمانی، چگونگی پیدایش شب و روز، تغییرهای آب و هوایی و چگونگی پیدایش و تکامل گیاهان و جانوران گرفته تا شناخت احوال درونی و دقت کردن در چگونگی رفتار خود از دغدغه‌های انسان بوده است.

اینکه انسان چرا به موضوع شناخت تا این اندازه توجه داشته می‌تواند از دیدگاه‌های گوناگون دلایل متعددی داشته باشد، اما شاید این نکته چندان دور از ذهن نباشد که شناخت می‌تواند زمینه‌ساز آرامش و ثبات باشد. هر موجود ناشناخته‌ای می‌تواند تا حدود زیادی ترسناک باشد و انسان به جهت چیرگی بر این ترس، راهی جز شناخت آن نداشته و شناخت نوعی حد زدن و محیط شدن بر این موجود ناشناخته بوده است. بنابراین در ذات شناخت نوعی آرامش نیز وجود داشته است.

مفهوم شناخت نه یک فعل نظری بلکه فعلی در زندگی است. چنانچه که هایدگر خاطر نشان می‌کند «آشنایی با جهان ضرورتاً مستلزم آن نیست که روابطی که بر سازنده جهان به مثابه جهان هستند، باید به لحاظ نظری شفاف باشند» بلکه آشنایی با جهان در فهم شهودی اینک که چرا چیزها به نحوی رخ داده می‌شوند، یافت می‌شود. (راتال، ۳۹)

در واقع شناخت از دیدگاه هایدگر نوعی در جهان بودن است. این در جهان بودن ایجادکننده همراه با نوع خاصی از ارتباط با پیرامون می‌باشد. از یک سو، این در جهان بودن همراه است با نوعی دل مشغولی^۱ همچون «با چیزی کار داشتن، مواظب و مراقب چیزی بودن، بکار بردن چیزی، چیزی را ترک و به حال خود رها کردن، چیزی بر عهده گرفتن، به انجام رساندن، جوایز شدن، پرس و جو کردن، نظر کردن، گفت و گو کردن، تعیین کردن». (هایدگر، ص ۷۶)

گونه دیگری از بودن انسان در جهان به تعبیر هایدگر، دگر‌پروایی است. «دگر‌پروایی مثلاً به عنوان یک نهاد بالفعل اجتماعی در تقویم هستی‌داز این به مثابه با هم-هستن بنیان

دارد. مبرم بودن واقعی آن در اثر این امر برانگیخته می شود که دازاین خودش را در وهله اول و غالباً در وجوه ناقص دگر پروایی نگاه می دارد. له دیگری، علیه دیگری و بدون دیگری بودن، از کنار یکدیگر گذشتن و به یکدیگر بی اعتنا بودن، شیوه های ممکن دگر پروایی هستند و دقیقاً همین وجوه از نقصان و بی تفاوتی که در آخر از آنها نام بردیم، خصلت با یکدیگر - هستن هر روزه و متوسط را مشخص می کنند.» (هایدگر، ص ۱۶۲)

اما وجه دیگری از بودن انسان در جهان ترس می باشد که نوعی از جهت گیری را برای انسان شکل خواهد داد. چیزی که در برابر آن می ترسیم دارای خصلت تهدید کنندگی است. «خود ترسیدن مجال می دهد که چیزی که آن را به مثابه تهدید کننده خصلت نایی کردیم آزاد شود و ما را به خود جلب کند» (ص ۱۸۹)؛ در واقع، «دازاین در اعماق هستی اش مضطرب است» (ص ۲۵۰).

اما چه زمانی شناخت برای انسان حاصل می شود؟ در واقع انسان در چه شرایطی به حقیقت موضوع مورد شناخت نائل می شود؟ این داستان قدمتی به اندازه عمر بشر در این کره خاکی دارد.

برخی گمان داشته و دارند که امکان دسترسی به مر حقیقت برای انسان وجود داشته و تنها فراهم کردن شرایط لازم آن ضرورت دارد. برخی دیگر گمان دارند که اساساً این انسان امکان دسترسی به امر حقیقت را نداشته و برخی دیگر وجود حقیقتی واحد را منکر می شوند.

اینکه چگونه چنین دیدگاه های متفاوتی می تواند حاصل شود، دلایل فراوانی داشته و یکی از موضوعات عالمان عرصه های مختلف نیز بوده است، اما در یک نگاه کلی سه عامل می تواند در این زمینه تاثیر گذار باشد:

اول؛ انسان به عنوان موجود شناسنده است. اینکه انسان چه تعریفی از خود داشته و توانمندی های خود را چگونه می داند، در اینکه چه نوع نگاهی به موضوع حقیقت داشته باشد، تاثیر گذار است. برای دوره های طولانی تاریخ بشر، انسان برای خود این توانمندی را قائل بود که امکان شناخت اشیا آنگونه که هستند را داشته و بنابراین حقیقت موضوعی

است که به مدد عقل (لوگوس) دست یافتنی است. کافی است تا انسان شرایطی را فراهم کند تا لوگوس مبنای شناخت انسان شود. تحولات عرصه‌های مختلف به ویژه در عرصه الهیات و سپس طبیعیات آنگونه شد که از سده‌های سیزدهم و چهاردهم تردیدهایی در قلمرو شناخت انسان ایجاد شد و این امر زمینه ساز شک دکارتی و درنهایت خروج بخش قابل توجهی از شناخت‌های انسان از قلمرو حقیقت شد. از اینجا به بعد انسان شناخت را موکول به موضوع روش می‌کند؛ مبنای روش آن است که آن شناختی قابل اتکا خواهد بود که مستقل از شخص شناسنده صورت پذیرد که آن را عینیت‌پذیری شناخت می‌نامند. با این همه دسترسی انسان به حقیقت موضوع شناخت، امری ممکن بود تا آنکه با کانت دسترسی به شی فی نفسه نیز از قلمرو شناخت انسان خارج شد و موضوع شناخت انسان به پدیدار محدود شد. این در حالی بود که تا اینجا هنوز انسان موجودی ثابت و مفروض در امر شناخت بود تا اینکه انسان خود به عنوان موجودی زمانمند مورد پرسش قرار گرفت و از اینجا انسان به عنوان موضوع درگیر در شناخت اهمیت یافت. این امر در پایان قرن بیستم با رویکردهای هرمنوتیکی می‌تواند پایان اسطوره روش در شناخت قلمداد شود.

دوم؛ شی مورد شناخت است، اینکه موضوع مورد شناخت تا چه حد خود را در تور آگاهی یک انسان قرار می‌دهد. در این زمینه موجودات مورد شناخت یکسان نیستند. موجوداتی همچون خداوند، طبیعت و اجزای آن، بدن انسان یا نفس انسان قابلیت یکسانی در جهت حدخوردن توسط آگاهی انسان ندارند. در مسیر تحولات مربوط به حوزه شناخت در دانش بشری، تردیدها و اطمینان‌ها در حقیقت شناخت بیشتر تحت تاثیر موضوعات یا ماهیت اشیا شناخت بوده است. آن چیزی که زمین‌ساز شک و تردید بود، مباحث مربوط به الهیات و متافیزیک بوده و آنجایی که موجب یقین‌آوری در حوزه شناخت شد، حوزه مربوط به علوم طبیعی بود که در چارچوب متدهای ریاضی و تجربی نوعی از یقین‌آوری را ایجاد کرده بود. این در حالی بود که سیطره روش در علوم طبیعی، موجب تسری آن به حوزه‌هایی شد که شباهت کمتری با علوم طبیعی داشتند؛ از جمله این موارد قلمرو علوم انسانی بود که از همان ابتدا ناقامت بودن روش بر این علوم به روشنی

آشکار بود و با این همه، سیطره اسطوره روش در این علوم به قوت ادامه یافت، اگرچه در میان علوم انسانی رشته اقتصاد از همه بیشتر تحت این پارادایم بوده است. توجه به این نکته ضروری است که شک و تردیدهای مربوط به شناخت مبتنی بر روش نیز از اشکالاتی که این نوع ورود در عرصه علوم انسانی ایجاد کرده بود آغاز شد.

به نظر می‌رسید که اساساً یک مواجهه را در دسترسی به حقیقت در موضوعات مختلف را نمی‌توان دنبال کرد و نحوه نزدیکی به حقیقت در هریک می‌تواند متفاوت باشد. همچنین در اواخر قرن بیستم، با رویکردهای هرمنوتیکی همچون گادامر این موضوع که حتی در علوم طبیعی نیز ما با عینیت‌پذیری مطلق در دسترسی به حقیقت مواجه بوده و اینکه شناسنده در فرآیند شناخت حقیقت دخیل نیست، با تردیدهایی همراه شد.

سوم؛ خود موضوع شناخت بود، بدین معنی که انتظار بشر در پرتو شناخت رسیدن به یک ثبات است. بنابراین فرآیند شناخت آن فرآیندی است با رمزگشایی موضوع شناخت بتواند عناصر ثابت را از عناصر متغیر جدا کرده و بخش ثابت، همان موضوع شناخت واقعی است که همواره دارای کلیت و ضرورت باشد. لازمه چنین امری پذیرش نوع خاصی از نگرش به جهان است که آن مبتنی بر یک تقرر و ثبات است.

توجه به این نکته ضروری است که چنین فرضی فاقد مبنای حسی و تجربی بوده و حاکی از یک نوع نگرش خاص است. نکته دیگر آنکه این نگرش به جهان می‌تواند تحت تاثیر تجربه زیسته انسان‌ها صورت پذیرفته باشد، چنانچه تجربه زیست انسان‌ها حاکی از یک نوع تقرر باشد آنگاه این امر می‌تواند به عنوان یک مبنا در تصویرسازی از جهان مورد پذیرش قرار گیرد. همچنین این نوع نگاه موجب تقویت رابطه علی و معلولی در فرآیند شناخت می‌شود، زیرا «هرچه حادث می‌شود مستلزم امری سابق بر آن است که این حادث مطابق قاعده‌ای در پی آن می‌آید و در چاپ ب آمده است: همه تغییرات بر حسب قانون ربط علت و معلول حادث می‌شود»..... این مفهوم دقیق از قانونمندی طبیعت که فراتر از ادراک حسی است، هر معجزه و ابداعی را از دایره جهان پدیدارها خارج می‌سازد، به این

دلیل حتی صرف ممکن بودن چنین علت‌های فوق طبیعی با وحدت تجربه منافات دارد. (نقد عقل محض برگرفته در اپل، ص ۱۶۱)

بنابراین هر نوع فهم انسان منوط به داشتن یک تصویر معین از خود انسان، طبیعت و خدا بود. در این مسیر دو نوع عقل می‌توانست مفهوم یابد. اول عقل برساننده که عبارت است از «خردی که انسان در پرتو آن قادر است از روابط بین اشیاء، مبادی کلی و ضروری‌ای را استخراج کند که در نزد همه مردم یکسان است». دیگری عقل بر ساخته شامل «مجموعه‌ای از مبادی و قواعدی است که در استدلال‌ها به آن تکیه می‌کنیم که علیرغم گرایشی که به وحدت دارند، از عصری به عصر دیگر متفاوت هستند و ممکن است در افراد گوناگون نیز متفاوت باشند».

در واقع در اینجا، عقل بر ساخته اصولی است که بشر در قالب آن عقل برساننده خود را به حرکت درمی‌آورد، استفاده از مقولات منطقی ابزار عقل برساننده است که در فضای طراحی شده عقل بر ساخته کاربرد خواهد داشت. به این معنا عقل بر ساخته برای فردی که می‌اندیشد نقش ماتقدم داشته که قواعد بازی عقل برساننده را شکل می‌دهد؛ اما سؤال مهم آنکه این قواعد بازی متأثر از چه عواملی هستند؟

اگر این قواعد بازی را در عقل بر ساخته به عنوان ابزار آن برای استفاده از آن در تجربه زیسته انسان بدانیم، که اینگونه نیز است، آنگاه نحوه تعاملات انسان در زندگی، چه تعامل با طبیعت و چه تعامل با سایر افراد جامعه در شکل‌گیری این قواعد بازی تاثیر خواهند داشت. این به آن معنی است که این نحوه فهم و اندیشیدن به عنوان مبنایی در قواعد زندگی فرد با جهان پیرامون -به ویژه سایر افراد جامعه- بکاربرده خواهد شد و وجود تجربه‌های مشترک برای افرادی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و اثرات یادگیری موجب آن می‌شود که این عقل بر ساخته، فراتر از تفکر یک فرد، به عنوان قواعد بازی اجتماعی نیز مورد توجه قرار گرفته و زمینه‌ساز نحوه‌ای از اندیشه و تفکر در سطح یک جامعه قرار گیرد.

اما سؤال این است که ساز و کار شناخت انسان از جهان پیرامون چگونه خواهد بود؟ در یک نگاه کلی می توان منابع شناخت یا فهم انسان را در چارچوب زیر دنبال کرد:

اول؛ در چارچوب منابع شناخت از دیدگاه کانت، شناخت انسان متأثر از سه قوه است:

۱- قوه حس: به لحاظ معرفت شناختی آغاز شناخت با داده هایی است که توسط حس از یک شیء دریافت می شود. این داده ها در فرآیندی در قالب دو حد زمان و مکان طبقه بندی شده و یک شهود حسی را حاصل می کنند. این زمان و مکان ماتقدم تجربه بوده و در ساختار شناخت فرد از پیش وجود دارد.

از نگاه هایدگر، «این زمان وجودی و اگزیستانسیل است. شما از ابتدای این جلسه در این اتاق بودید. به لحاظ مکانی همه با هم برابرید. اما به لحاظ اگزیستانسیل همه شما یک زمان نداشتید. برای بعضی از شما این سخنرانی بسیار خسته کننده بود و آنان برای این دسته بسیار کند گذشت. از طرفی برای بعضی از حاضران، جلسه امروز بسیار شورانگیز و زمان برای آنان بسیار تند گذشته است. زمان عاشقی که در کنار معشوقش قرار دارد با زمان یک عاشق شکست خورده یکی نیست. زمان شکست و پیروزی، بیم و امید یکی نیستند. بلکه اینها زمان های وجودی اند». به عبارت دیگر، این زمان و مکان به نوعی نحوه ای از بودن در جهان یا تجربه زیست انسان است.

۲- قوه خیال: یکی از عناصر شکل دهنده شناخت، قوه خیال است. خیال با استفاده از شاکله سازی بین داده های دریافتی از قوه حس، ارتباطاتی برقرار می کند و تصویری از شیء را در ذهن شکل می دهد. موضوع زیباشناختی در آثار هنری نتیجه تصویرسازی های قوه خیال است. اینکه یک نقاش یک گل را در قالب طیف خاصی از رنگ ها می بیند، نتیجه بلندپروازی این قوه بوده که این بلندپروازی می تواند تبدیل به توهم شود. اینجا نقش منبع شناخت بعدی حائز اهمیت خواهد بود.

۳- قوه فاهمه: اگر دو بخش قوای حس و خیال را در زمره عناصر شهودی شناخت طبقه بندی کنیم، عناصر مفهومی شناخت یا همان قوه فاهمه شامل مقوله های فاهمه ای هستند که مهم ترین آنها همان شناخت علی و معلولی می باشد. در قالب چارچوب علی و معلولی،

از آنجا که بنیان شناخت براساس نیروهای داخل طبیعت شکل می‌گیرد، راه را بر بلندپروازی قوه خیال خواهد بست. موضوع اصلی آن است که در قالب مقوله‌های منطقی، عناصر شهودی شناخت در بین افراد به یک فهم مشترک تبدیل شود.

دوم؛ در فرآیند شناخت بخش مهمی از شناخت برای فرد شناسنده داده شده که به تعبیری همان عناصر عقل برساننده هستند، اما اینکه چه بخش‌هایی از شی به عنوان پدیده در صورت حسی قرار گیرد، بستگی به شهود مکان و زمانی دارد که این امر از اجزای عقل بر ساخته شده است. دامنه شاکله‌سازی توسط خیال و میزان بلندپروازی آن بستگی به سهم فاهمه در فرآیند شناخت دارد که همه این موارد را عقل بر ساخته تعیین می‌کند و اینکه همه این عناصر بستگی به نحوه تصویرسازی فرد از سه مفهوم خدا، انسان و طبیعت دارد که عناصری در ارتباط با یکدیگر و نیز در ارتباط با واقعیت بیرونی فرد شناسنده هستند. در این زمینه سخن گفته شد.

۳- تعاریف فرهنگ

در تعریف فرهنگ رویکردهای مختلفی قابل مشاهده می‌باشد. در دایره‌المعارف انسان‌شناسی آمریکن در بیان عبارت فرهنگ آمده است: «فرهنگ دارای دو معنی است: اول، ظرفیت‌های انسانی تطور یافته از تجربه‌ها که با نمادها و کنش‌های خلاقانه و خیالپردازانه طبقه‌بندی و به نمایش گذاشته شده است. دوم، روش‌های خاص که مردم - در زندگی‌های متفاوت - تجربه‌ها و رفتارهایشان را خلاقانه طبقه‌بندی کرده و به نمایش می‌گذارند.

«هردر» فرهنگ را «کلیت تجربه‌هایی که یک هویت منسجم و حس سرنوشت مشترک را برای یک جامعه آماده می‌کند، می‌داند». مطابق با تعریف آدولف باستین، «مجموعه‌ای از ایده‌های اولیه‌ای که افراد یک جامعه در آن مشترک هستند، فرهنگ نامیده می‌شود». ویلیام وان هامبلت «فرهنگ یک نگرش خاص به جهان است».

در رویکرد جامعه‌شناسی «فرهنگ به عنوان روش‌های فکر کردن، روش‌های عمل کردن و نیز موضوعات مادی است که روش زندگی یک جامعه را شکل می‌دهد».

گوسدورف می‌گوید: «چارچوب نظام هر فرهنگی را، تصور این فرهنگ از خدا، انسان و جهان و رابطه این سه با واقعیات عینی، معین می‌سازد»؛ هم‌چنین «فرهنگ به طور درونی از دو نیروی ساختارهای اجتماعی و رخدادهای طبیعی تأثیر می‌پذیرد». بنابراین می‌توان فرهنگ را همراه با مفاهیم زیر دریافت:

* تجارب بشر در مواجهه با جامعه و رخدادهای طبیعی

* نگرش خاص به طبیعت، خداوند و انسان

* روش زندگی کردن و عمل کردن

به عبارت دیگر، فرهنگ چارچوبی است که یک جامعه در آن می‌اندیشد. این چارچوب یا همان عقل بر ساخته گویای سهم قوای حس، خیال و فاهمه در فرآیند اندیشه و تفکر یک جامعه بوده که در درون تصویری از ایده‌های انسان، خدا و طبیعت شکل گرفته است.

در واقع فرهنگ، ساختاری از عقلانیت یک جامعه می‌باشد و سؤالی که مطرح می‌شود آن است که عقلانیت و فرهنگ از چه مسیری در حوزه عملکرد اقتصادی ورود می‌یابد. این موضوعی است که در قسمت بعد به آن پرداخته خواهد شد.

۴- فرهنگ و عملکرد اقتصادی

اقتصاد بی شک رفتار انسانی است و البته هر نوع رفتاری از انسان. اقتصاد موضوع آن بخش از رفتار انسان است که در حوزه تولید، توزیع و مصرف قرار می‌گیرد. انسانی که تولید می‌کند، انسانی که مصرف می‌کند و انسانی که توزیع کننده رفتار اوست.

در هریک از رفتارهای انسانی، وی مبادرت به انتخاب می‌کند و همه این انتخاب‌ها متضمن پاسخگویی به دو سؤال اصلی است:

۱- نحوه رمزگشایی از محیط: اینکه ما چه کالایی و به چه میزان مصرف کنیم، اینکه در رفتار با سایر افراد چگونه باشیم و اینکه چگونه تولید کنیم، همه به این موضوع بستگی دارد که ما خود را در چه نسبتی با جهان پیرامون ببینیم. به عنوان مثال؛ صدقه دادن یک فعالیت

اقتصادی از نوع توزیع مجدد درآمد است و این در پرتو تفسیری که ما از جهان پیرامون داریم معنا می‌یابد. اینکه ما در چه افقی برای آینده برنامه‌ریزی تولیدی، پس‌انداز و ... داشته باشیم نیز در پرتو چنین تفسیری وجود دارد، اما توجه به این نکته ضروری است که تفاوت‌های محیطی می‌تواند در نحوه رمز‌گشایی از محیط نتایج متفاوتی را موجب گردد. ۲- انگیزش‌ها: انسان در انتخاب خود در هر حوزه‌ای انتظار پاداشی دارد که نوع پاداش مبنای انگیزش او برای چنین رفتاری خواهد بود. کسب لذت، امنیت اخروی، انگیزش‌های اجتماعی و ... همه آن مواردی است که می‌تواند در نوع انتخاب انسان مورد توجه قرار گیرد.

به عنوان مثال، در رویکرد نئوکلاسیکی هر دو موضوع نحوه رمز‌گشایی و نیز انگیزش‌ها برای فرد انسان در اکسیوم رفتار عقلایی اقتصاد خرد قابل ردگیری است. انسان مورد نظر در رفتار عقلایی با داشتن ذهن کاملاً ریاضی محیط پیرامون خود (کالاها) را رمز‌گشایی کرده و آنگاه در چارچوب عقلانیت ترجیح بیشتر بر کمتر و به ارضای لذت‌ها و غرایز خود که از مصرف کالاها ایجاد می‌شود، می‌پردازد. «به نظر می‌رسد رفتار انسان بسیار پیچیده‌تر از آن است که در تابع مطلوبیت فردی مدل‌های اقتصاددانان فرض شده است. رفتار انسان‌ها در بسیاری از موارد رفتار بیشینه‌ساز ثروت نیست، بلکه رفتاری است بر مبنای نوع دوستی و قیده‌های خودخواسته که نتایج انتخاب‌هایی را که مردم در عمل می‌کنند، از بیخ و بن دگرگون می‌کند. به همین شکل درمی‌یابیم که انسان‌ها محیط را رمز‌گشایی می‌کنند. این کار از طریق پردازش اطلاعات و به کمک سازه‌های ذهنی صورت می‌گیرد که از پیش نزد فرد موجود هستند و انسان‌ها به وسیله آن محیط خود را درک کرده و مسائلی را که با آن مواجه هستند را حل می‌کنند. برای فهم این مسائل باید هم توانایی محاسباتی بازیگران و هم درجه پیچیدگی مسائلی را که باید حل شود، در نظر گرفت».

(نورث، ۱۳۷۷، ۴۵)

شایان ذکر است که سازه‌های ذهنی تحت تأثیر دو مقوله انگیزش و توانایی محاسباتی انسان‌ها در رمز‌گشایی از محیط می‌باشد و هر دوی آن‌ها تحت تأثیر ایدئولوژی و اخلاق

است. «ایدئولوژی وسیله‌ای اقتصادی در دست افراد برای سازگار شدن با محیط است و از یک جهان‌بینی به دست می‌آید تا به آن وسیله فرآیند تصمیم‌گیری ساده شود.

ایدئولوژی، به نحوی اجتناب‌ناپذیر، با قضاوت‌های هنجاری و اخلاقی درباره عادلانه بودن جهانی که فرد آن را ادراک می‌کند، پیوند خورده است». در واقع، در این رمزگشایی و انگیزش‌ها انسان با دو قید قدرت پردازش و میزان اطلاعات مواجه است. تغییر در قدرت پردازش و افزایش میزان اطلاعات در نحوه انتخاب انسان می‌تواند موثر باشد. در اینجا توجه به این نکته ضروری است که انسان در رفتار عقلایی با قدرت پردازش کامل (ذهن کاملاً ریاضی دکاریتی) بوده و اینکه میزان اطلاعات در اختیار فرد نیز کامل است.

همان‌طور که بیان شد، فرهنگ آن چارچوبی است که انسان در درون آن می‌اندیشد و تجربه انسان در مواجهه با رخداد‌های طبیعی و روابط با سایر افراد (رمزگشایی از محیط) و نگرش خاص وی به انسان، خدا و طبیعت (انگیزش‌ها) بوده که زندگی عملی وی را شکل داده است، آنگاه می‌توان گفت که فرهنگ همان عقلانیت انسان در حوزه رفتارهای وی از جمله در اقتصاد خواهد بود، با این توضیح که این عقلانیت ویژگی‌های زیر را با خود به همراه خواهد داشت:

۱- ماهیت تاریخی عقلانیت: چارچوب عقلانیتی که از آن به عنوان فرهنگ یاد می‌شود، در بستر تاریخی آن جامعه شکل گرفته و به این مفهوم خارج از انتخاب‌های افراد آن دوره خواهد بود. این به آن معنی است که افراد در چارچوبی می‌اندیشند که خود آن را انتخاب نکرده‌اند.

۲- الگوی پیش‌بینی و تعاون: همان‌طوری که بیان شد، فرهنگ به دلیل تجارب مشترک بین افراد جامعه شبیه می‌شود. به عبارت دیگر، عقلانیت افراد جامعه مشابه هم بوده و مبنای پیش‌بینی و انتظار رفتار افراد آن جامعه خواهد شد. این به آن معنی است که فرهنگ تبدیل به قواعد همکاری افراد جامعه خواهد شد.

با توجه به دو ویژگی فوق می‌توان این گونه بیان داشت که فرهنگ همان ویژگی‌هایی را دارد که نهاد در رویکرد نهادگرایی جدید دارد. در نهادگرایی جدید، نهادها همان قواعد بازی و همکاری بوده که در دل تاریخ شکل گرفته‌اند و کاهش‌دهنده نااطمینانی و

پیش‌بینی‌کننده رفتار افراد جامعه خواهند بود. در این رویکرد نهادها به دو دسته نهادهای رسمی و نهادهای غیررسمی تقسیم می‌شوند. نهادهای رسمی شامل قوانین اساسی، موضوعه و مقررات و آیین‌نامه‌های رسمی هستند و نهادهای غیررسمی شامل ارزش‌ها، عرف و هنجارها هستند. در این رویکرد از نهادهای غیررسمی به عنوان سازه‌های ذهنی یاد می‌کنند. هر دو نهادهای فوق، محدودکننده انتخاب‌های افراد هستند، با این توضیح که نهادهای غیررسمی یا سازه‌های ذهنی از درون ذهن افراد یا به عبارتی بهتر از طریق نحوه عقلانیت، افراد را محدود می‌کنند. اینکه افراد محدود می‌شوند، به آن معنی است که این سازه‌های ذهنی خارج از انتخاب فرد هستند. به عبارت دیگر، می‌توان سازه‌های ذهنی را همان عقل بر ساخته دانست که یک جامعه در درون آن می‌اندیشد. بنابراین سازه‌های ذهنی می‌تواند همان فرهنگ باشد.

در رویکرد نهادگرایی جدید، نحوه ورود نهادها به عملکرد اقتصادی از طریق هزینه مبادله تعیین می‌شود. اما در دنیای واقعی طرفین از اطلاعات یکسانی برخوردار نبوده و وجود اطلاعات نامتقارن زمینه ساز بروز فرصت طلبی است، بنابراین مبادله کنندگان به منظور جلوگیری از فرصت‌طلبی طرف مقابل، ناگزیر به صرف هزینه برای کسب اطلاعات هستند که همان هزینه‌های مبادله است. از این رو «در نگاه نهادگرایی جدید، کلید فهم هزینه‌های مبادله، سنگینی هزینه (کسب) اطلاعات است که شامل هزینه‌های سنجش ویژگی‌های با ارزش اقلام مورد مبادله و هزینه‌های حمایت‌کننده حقوق و هدایت و اجرای قراردادهاست». (نورث، ۱۳۷۷: ۵۵)

نتیجه چنین شرایطی، «اقداماتی از قبیل تعهدنامه‌ها، ضمانت نامه‌ها، علایم تجاری، منابع تخصیص یافته به دسته‌بندی و درجه‌بندی، مطالعات زمان سنجی و حرکت سنجی تعهدهای کارگزاران، داوری، واسطه‌گری و البته کل نظام فرایند دادرسی، همگی منعکس‌کننده حضور فراگیر امر اندازه‌گیری و اعمال نظارت است». (نورث، ۱۳۷۷: ۶۰)

توجه به این نکته ضروری است که گاهی مواقع هزینه‌های مبادله آنقدر زیاد می‌شوند که می‌توانند اصل مبادله را زیر سؤال ببرند. گفتنی است که در چارچوب رویکرد

نئوکلاسیکی، فرض وجود اطلاعات کامل، زمینه هر گونه فرصت طلبی طرفین مبادله را منتفی می سازد. نتیجه آنکه طرفین مبادله ضرورتی به صرف هزینه در مورد مبادله نمی بینند و مبادله بدون هزینه است.

در مورد هزینه های مبادله توجه به چند نکته ضروری است:

۱- هزینه مبادله تابع کیفیت نهادی است. در شرایط وجود نهادهای ناکارآمد هزینه های مبادله بالا خواهد رفت و بالعکس. به عنوان مثال، خرید یک آپارتمان در دو اقتصاد متفاوت هزینه های مبادله متفاوتی بر جای خواهد گذاشت.

۲- هزینه های مبادله، سطح مبادلات و به تبع آن سطح تولید و رفاه اقتصادی را تعیین می کند. در شرایط بالا بودن سطح مبادله، رفاه اجتماعی نیز کاهش خواهد یافت. هزینه های مبادله می توانند آنقدر بالا روند که خود مبادله منتفی شود.

۳- نهادهای غیررسمی یا سازه های ذهنی می توانند از طریق بالابردن سطح اعتماد اجتماعی کاهش دهنده هزینه های مبادله باشند. در واقع سازه های ذهنی از طریق ایدئولوژی و اخلاق چنین توانمندی خواهند داشت.

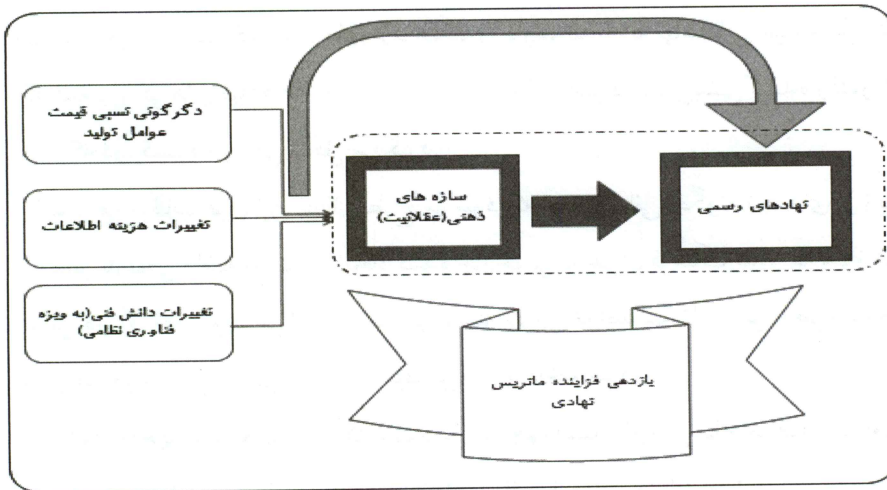
۴- نهادهای رسمی از طریق افزایش کنترل ها و نیز مجازات متخلفین، توانمندی کاهش هزینه ها را خواهند داشت.

بنابراین می توان اینگونه نتیجه گرفت، فرهنگ (عقلانیت) یا همان سازه های ذهنی با نحوه خاص نگرش به جهان و نیز انگیزش ها، توانایی آن را دارند که تعیین کننده هزینه های مبادله در رفتارهای اقتصادی باشند.

موضوع دیگر عوامل موثر بر تغییر نهادی، شامل نهادهای رسمی و غیررسمی هستند. «عوامل ذیل که همگی منشاء تغییرات نهادی اند، تغییر در قیمت های نسبی محسوب می شوند: دگرگون شدن نسبت قیمت عوامل تولید (مانند تغییرات نسبت زمین به نیروی کار، کار به سرمایه یا سرمایه به زمین)، تغییرات هزینه اطلاعات و تغییرات دانش فنی (از همه مهم تر و شایان توجه تر، تغییرات دانش فنی نظامی)» (نورث، ۱۳۶)

این در حالی است که این عوامل می‌توانند زمینه‌ساز آن شوند که بازیگران بازی هزینه تفوق بر بازندگان ناشی از تغییرات نهادی را پردازند، اما این تغییر باید ابتدا از مسیر سازه‌های ذهنی ذینفعان تغییر نهادی گذشته و نتایج تغییر، بستگی به تاثیری دارد که سازه‌های ذهنی از این تغییرات می‌پذیرند. «قیمت‌های نسبی در حال تغییر از صافی بر ساخته‌های ذهنی از پیش موجودی می‌گذرند که فهم ما را از تغییرات قیمتی شکل می‌دهند. بدیهی است ایده‌ها و اینکه چگونه پذیرفته می‌شوند نقش مهمی ایفا می‌کنند».

(نورث، ۱۳۷)



بنا به توضیحاتی که تاکنون داده شده است، این سؤال مطرح می‌شود که مؤلفه‌های تعیین‌کننده عقلانیت یا فرهنگ یا سازه‌های ذهنی ایرانیان کدام است و این موضوع چگونه تاثیری بر عملکرد اقتصادی می‌تواند داشته باشد؟ در قسمت بعدی بدین موضوع پرداخته خواهد شد.

۵- عقلانیت ایرانی

در بخش اول مقاله تلاش شد تا نشان داده شود که بودن انسان همراه با ترس بر سر وجود خویش بوده و این دغدغه انسان را ناگزیر از فهم محیط پیرامون و نسبت خود با آن می‌کند. بنابراین سرآغاز شناخت و فهم، مساله زندگی انسان است. در این تجربه زیسته، فرایند فهم و شناخت انسان در چارچوب تصاویری است که از مفاهیم خدا، انسان و طبیعت داشته و این تصاویر در ارتباط با یکدیگر و در ارتباط با واقعیت‌های بیرونی شکل می‌گیرد و بیان می‌شود. این تجربه زیسته به دلیل مشترک بودن در بین افراد جامعه، تبدیل به قواعد همکاری زندگی اجتماعی به ویژه در حوزه فعالیت‌های اقتصادی می‌شود. بر این اساس، تجربه زیست که همان مفهوم فرهنگ را دارد، تبدیل به نهادهایی غیررسمی شده که همه ویژگی‌های نهادها به معنی محدود کننده رفتار افراد، پیش‌بینی کننده رفتار آنها بوده که در گستره تاریخی شکل می‌گیرد.

بنا به ملاحظات فوق این سؤال مطرح می‌شود که انسان ایرانی چگونه تجربه‌ای از زیستن در بستر تاریخی داشته است که ایجادکننده چارچوبی به عنوان فرهنگ شده که هنوز انسان ایرانی در آن چارچوب می‌اندیشد. در این زمینه تلاش خواهد شد تا به عنوان طرح موضوع به دو مواجهه اصلی انسان ایرانی با محیط بیرونی پرداخته شود.

یکم، مواجهه با طبیعت: بی‌شک مهم‌ترین مواجهه انسان ایرانی با جغرافیای پیرامونی خود است که از این حیث در مقایسه با انسان یونانی-اروپایی متمایز است.

جغرافیای کم‌آبی در ایران از مهمترین موضوعاتی است که در قالب تبیین‌های جامعه‌شناختی و اقتصادی به آن اشاره می‌شود. از منظر موضوع آب، میزان دسترسی به منابع آبی برای انسان ایرانی غیرقابل پیش‌بینی است، با این توضیح که در حال حاضر و با توجه به همه دستاوردهای فناوری بشری، موضوع کم‌آبی زندگی انسان ایرانی را با ریسک‌های زیادی همراه کرده است. حال انسان تاریخی ایرانی بدون همه این ابزارها در خصوص آب، توانایی هیچ نوعی پیش‌بینی را ندارد و مهم آنکه این موضوع به بودن و نبودن وی ارتباط می‌یابد.

خشکسالی برای من ایرانی به معنی گرسنگی، قحطی و بیماری‌های فراگیر در جامعه ایران است. همچنین بارندگی در این جغرافیا نیز می‌توانست مشکلات زیادی را به بار آورد. ۷۵ درصد بارندگی در ایران در مواقعی صورت می‌پذیرفت و می‌پذیرد که اساساً مورد نیاز کشاورزی نبوده و در بسیاری مواقع زمینه‌ساز از بین رفتن همین منابع اندک آبی می‌شده است. بارندگی‌ها موجب آن می‌شدند که قنات‌ها ریزش کرده و خود موجب کم آبی شوند.

موضوع دیگری که انسان ایرانی را در مواجهه با طبیعت به عنوان یک معمای حل نشدنی، غیرقابل پیش‌بینی می‌کرد، زلزله‌های متعددی بود که در ایران رخ می‌داده است. اگرچه آمار دقیقی از این زلزله‌ها موجود نیست، اما اشاراتی که در کتاب‌های مختلف تاریخی وجود دارد، براین موضوع تاکید دارد.

به عنوان مثال، در کتاب تاریخ میانه ایران نوشته لمتون اشاره می‌شود که در بین سال‌های ۶۰۰ تا ۷۲۰ در شهر تبریز ۴ بار زلزله آمده است. این در حالی است که هر یک از رخداد‌های طبیعی خشکسالی، زلزله یا سیل زمینه‌ساز مرگ و میر فراوانی می‌شده است. لمتون اشاره می‌کند که در هر بار زلزله در تبریز نزدیک به ۴۰ هزار نفر جان خود را از دست داده‌اند یا گزارش‌هایی که در بیان وضعیت قحطی‌ها روی می‌داده، موجب کاهش جمعیت حتی به کمتر از نصف می‌شده است.

بنابراین انسان ایرانی در مواجهه با طبیعت عاجز از پیش‌بینی بوده و این عدم پیش‌بینی در حوزه‌ای بوده که بودن یا نبودن وی را مورد تردید قرار می‌داده است. بنابراین انسان ایرانی به‌منظور غلبه بر این ترس ناگزیر از یک نوع تصویرسازی از طبیعت، خود و خدا بوده است که براین اساس به یک نوع آرامش (بودن در جهان) دست یابد.

اجازه بدهید به سخنان ابن سینا در آخرین صفحه‌های کتابش «الاشارات و التنبیها» گوش فرا دهیم: «شاید اخباری درباره عارفان بشنوی که خلاف آمد عادت را نشان دهد و شما به تکذیب آن مبادرت نمایید، مثلاً بگویند که عارفی طلب باران برای مردم می‌کند و باران ببارد و یا طلب شفای کسی بکند و او شفا یابد و یا بر مردم نفرین کند و خسوف و

زلزله یا نوعی هلاکت برای مردم پیش آید یا دعا کند و مردم را در بیماری وبا و مرگ حیوانات و سیل و توفان، در امان کند یا درنده‌ای، رام آن‌ها شود و پرنده‌ای از آنان بگریزد؛ یا امثال این کارها که محال و ممتنع و قطعی نیستند. پس قدری مکث کن و شتاب مکن، زیرا این کارها علل و اسبابی در اسرار طبیعت دارند و از دلایل گوناگون برخوردارند.» (ص ۴۰۲)

دوم، مواجهه با افراد جامعه: از دیگر دغدغه‌هایی که انسان را ناگزیر از شناخت محیط پیرامونی می‌کند، فهم و پیش بینی رفتار افراد جامعه است، چرا که هر گونه اقدامی از سوی سایر افراد بر بودن یا نبودن فرد انسان تاثیر می‌گذارد. بنابراین قابلیت پیش‌بینی رفتار دیگران به جهت کاهش دغدغه امری ضروری است.

بیان شد که مهم‌ترین سازوکار پیش‌بینی‌کننده رفتار افراد در زندگی اجتماعی، نهادها هستند. این نهادها به دودسته نهادهای رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند. نهادهای رسمی شامل قوانین اساسی، قوانین موضوعه و مقررات و آیین‌نامه‌ها هستند که با توجه به ماهیت مجازات رسمی خاطیان نقش بسیار مهمی در ثبات جوامع دارند. همچنین قوانین به عنوان نهاد رسمی ابزار افراد در قدرت بوده که براساس آن نهاد دولت را طراحی می‌کنند. نهاد دولت در واقع دارای دو وظیفه مالیات ستانی و کالای عمومی هستند که صاحبان قدرت از طریق آن دو منافع خود را حداکثر می‌کنند.

مسئله اصلی آن است که اجرای قانون نیازمند هزینه است که این امر شامل هزینه اندازه‌گیری و هزینه اجرا است. هزینه اندازه‌گیری، مرزهای اعمال قانون را تعیین کرده و هزینه‌های اجرا، مبادرت به اجرای قانون و در صورت لزوم مجازات خاطیان قانون می‌کند. به عنوان مثال، برای مالیات گرفتن یک موضوع اندازه‌گیری میزان تولید و محاسبه نرخ مؤثر، موضوع اندازه‌گیری است و جمع‌آوری مالیات و یا برخورد با خاطیان مالیاتی برابر با قانون موضوع اجرا می‌باشد. لازمه این امر آن است که منافع ناشی از اجرای قانون (میزان مالیات دریافتی) بیش از هزینه‌های اجرای آن باشد، در غیر این صورت، قانون قابل اجرا نخواهد بود. نکته دیگر آن که اجرای قانون از پدیده صرفه‌های مقیاس تبعیت می‌کند.

صرفه‌های مقیاس در شرایطی رخ می‌دهد که فعالیت مورد نظر نیازمند صرف هزینه‌های سرمایه‌گذاری ثابت بالایی باشد. برای آنکه دولتی بتواند در یک محدوده مشخص قانونی را اجرا کند، باید پیش از اجرای قانون (مالیات گرفتن)، با آوردن ابزارهای اقتدار خود (نمایندگان دولت، نیروی نظامی، زندان و...) به موجودیت خود مشروعیت بخشد که این امر نیازمند سرمایه‌گذاری ثابت بالایی خواهد بود. حال چنانچه افراد تحت شمول اجرای قانون بیشتر باشند، هزینه‌ها بر تعداد مالیات‌دهنده بیشتری سرشکن شده و این امر موجب پیشی گرفتن منافع بر هزینه‌ها شده و در نتیجه قانون اجرایی خواهد شد.

جغرافیای کم آب ایران موجب آن شده است که جمعیت ساکن ایران بر مبنای پراکندگی آب توزیع شده، ضمن آن که جمعیت نیز بسیار محدود اس. همچنین در طول تاریخ، کشاورزی به دلیل کمبود منابع آبی بسیار کم رونق بوده است. این دو موضوع موجب شده است که از یک سو صرفه‌های ناشی از مقیاس قانون در ایران شکل نگرفته و از سوی دیگر منافع اجرای قانون نیز بسیار اندک باشد. نتیجه آنکه در طول تاریخ هزار ساله ایران، به دلیل بالا بودن هزینه‌های اجرای قانون، قانون به مثابه یک رویه واحد در مجموعه مرزهای ایران شکل نگرفته است.

فقدان قانون، موضوعی است که در بسیاری از مشاهدات تاریخی قابل ردگیری است، اما این موضوع از زمان ارتباطات گسترده ایرانیان با کشورهای اروپایی بیشتر از پیش نمود داشته تا آنجا که برای هردو طرف مشاهده کننده جای شگفتی دارد. پیامدهای فقدان قانون در ایران، شکل‌گیری حکومت استبدادی ملوک الطوائفی (که با دیکتاتوری متفاوت است)، ناتوانی دولت در تولید کالای عمومی به ویژه امنیت، فقدان ارتش منسجم و سازمان ایلی دولت و... است.

در چنین شرایطی، انسان ایرانی نهاد رسمی را که مبنای اصلی همکاری و پیش‌بینی در زندگی اجتماعی است را در اختیار ندارد. در تعامل بین افراد سلیقه و البته میزان قدرت آنان تعیین‌کننده رفتار افراد می‌شود، فقدان ناامنی مهم‌ترین دغدغه انسان در روابط اجتماعی می‌شود. در چنین شرایطی نهادهای غیررسمی (فرهنگ) بار اصلی تعاون و

همکاری را به دوش گرفته و این امر نحوه خاصی از رمزگشایی و بودن در جهان را به همراه خواهد داشت که در ادامه به برخی از آنها می‌توان اشاره کرد.

۱- کم رنگ شدن فاهمه (علت و معلول): انسان ایرانی در تجربه زیسته، خود را ناتوان از پیش‌بینی طبیعت و افراد جامعه خود می‌بیند، به عبارت دیگر، خود را ناتوان از پیدا کردن قواعدی می‌داند که این قواعد مبنای پیش‌بینی باشد. توجه به این نکته ضروری است، در چارچوب منطق علت و معلول، بنیان اندیشه بر نیروهای داخل طبیعت شکل می‌گیرد، اما چنانچه تجربه زیسته انسان که جهت‌گیری‌های بودن یا نبودن آن را شکل می‌دهد، ناتوان از پیدا کردن چنین قواعدی باشد، آنگاه بنیان اندیشه بر نیروهای خارج از طبیعت شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی معجزه در زندگی اجتماعی امری عادی به نظر می‌رسد.

۲- ضعف در نظام تدبیر: انسان ایرانی خود را ناتوان از پیدا کردن روابط بین متغیرهای پیرامونی خود می‌دید که بنیان آن در نیروهای داخل طبیعت باشد. بدیهی است در چنین حالتی امکان تدبیر را در اصلاح وضعیت خود اندک می‌بیند. این شعر مولانا به خوبی این تجربه زیسته انسان ایرانی را نشان می‌دهد:

هر لحظه که تسلیمم در کارگه تقدیر آرامتر از آهو، بی‌باک‌تر از شیرم
هر لحظه که می‌کوشم در کار کنم تدبیر رنج از پی رنج آید، زنجیر پی زنجیر
یا آنکه:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست راهرو گرسنه هنر دارد توکل بایدش
در چنین تجربه‌ای از زیست انسانی، جبرگرایی فضای پرورش بیشتری نیز خواهد داشت.
چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست، خرده مگیر
یا آنکه:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی

۳- خودمداری ایرانیان: انسان ایرانی همواره خود را بیش از آنکه مورد سؤال چگونه بودن قرار دهد، بیشتر سؤال بودن یا نبودن برای وی مطرح بوده است و نتیجه آنکه در این سؤال خود انسان بر هر فرد دیگری اولویت دارد. همچنین فقدان قانون و ساختار استبدادی

(سلیقه فردی) موجب آن شده است که انسان همواره مبنای تعامل را خود قرار دهد. به عبارت دیگر، سؤال آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران نیز پسند، کمتر مطرح می‌شده است. این موضوع می‌توانست دو پیامد به همراه داشته باشد؛ اول، بالا بودن سواری مجانی بود که موجب بالا رفتن هزینه‌های حقوق مالکیت می‌گردید و دیگری، پایین بودن سطح ارزش‌های اخلاقی که در تاریخ ایران مشاهدات فراوانی از این دست وجود دارد.

۴- دم غنیمت شمری: قدرت پیش‌بینی امکان ورود داده‌های زمانی در افق بلندمدت را برای انسان می‌تواند فراهم کند. به این معنی که تجربه زیسته انسان در شناخت و تدبیر امور، دامنه زمانی که متغیرها را در تصمیم‌گیری وارد می‌نماید، تعیین می‌کند. از آنجایی که انسان ایرانی خود را ناتوان از پیش‌بینی می‌دید، بنابراین مبنای تصمیم‌گیری‌های وی زمان اکنون می‌شد و از این‌رو ملاحظات زمان آینده کمتر در آن قرار می‌گرفت. این همان نکته‌ای است که از آن به عنوان ایران جامعه کوتاه مدت نیز یاد می‌شود.

۵- عدم قبح قانون‌گرایی: بیان شد که هزینه‌های اجرای قانون بالا بوده است و این امر سبب آن می‌شد که انسان ایرانی نه با قانون بلکه با سلیقه فرد حاکم مواجه باشد که ماهیت سلیقه‌ای آن می‌توانست لطمه‌های زیان‌باری برای وی به همراه داشته باشد و سلیقه‌ای بودن آن موجب فقدان مشروعیت آن می‌شد. نتیجه آنکه عدول از فرمان حاکم (دولت) در شرایطی که ممکن بود، قبیح به نظر نمی‌رسید و نوعی ارزش نیز به حساب می‌آمد.

نکته حائز اهمیت آنکه همه رفتارهای فوق که در قالب عقلانیت ایرانی قرار می‌گیرد، در قالب تعریف خاصی از خدا، انسان و طبیعت معنا می‌یابد. در این زمینه حکایتی از مولانا در ادامه می‌آید که حدود ۷۰۰ سال بعد نیز پروین اعتصامی به آن اشاره دارد:

داستانی از مولانا
پیر مرد تهی دست، زندگی را در نهایت فقر و تنگدستی می‌گذراند و به سختی برای زن و فرزندانش قوت و غذایی ناچیز فراهم می‌کرد. از قضا یک روز که به آسیاب رفته بود، دهقان مقداری گندم در دامن لباسش ریخت و پیرمرد گوشه‌های آن را به هم گره زد و در همان حالی که به خانه بر می‌گشت با پروردگار از مشکلات خود سخن می‌گفت و برای گشایش آنها فرج می‌طلبید و تکرار می‌کرد: «ای گشاینده گره‌های ناگشوده عنایتی فرما و گره‌ای از گره‌های زندگی ما بگشای.» پیر مرد در حالی که این دعا را با خود زمزمه می‌کرد و می‌رفت، یکباره یک گره از گره‌های دامنش گشوده شد و گندم‌ها به زمین ریخت. او به شدت ناراحت شد و رو به خدا کرد و گفت: بمن تو را کی گفتم ای یار عزیز کاین گره بگشای و گندم را بریز آن گره را چون نیارستی شود این گره بگشودنت دیگر چه بود؟! پیر مرد نشست تا گندم‌های به زمین ریخته را جمع کند ولی در کمال ناباوری دید دانه‌های گندم روی هم‌بانی از زر ریخته است! پس متوجه فضل و رحمت خداوندی شد و متواضعانه به سجده افتاد و از خدا طلب بخشش نمود. نتیجه‌گیری مولانا از بیان این حکایت: تو مبین اندر درختی یا به چاه تو مرا بین که منم مفتاح راه

داستان ذکر شده از مولانا داستانی بسیار دلنشین برای ایرانیان است که در دل آن نوعی آرامش و سبکبالی روح را ایجاد می کند، اما در این داستان نوعی از عقلانیت ایرانی نیز قرار دارد که باید به آن توجه کرد؛ از یک طرف، تصویری از خدا که در فرآیندی خارج از نیروهای طبیعت (خرق عادت) به انسان توجه می کند. در اینجا ضرورتی به تلاش برای کسب درآمد وجود ندارد و انسان می تواند خارج از نظام علی و معلولی کسب درآمد را انتظار داشته باشد.

از سوی دیگر، انسان خود را به گونه ای تعریف می کند که در هر شرایط سخت و دشواری می تواند احساسی از آرامش را برای خود ایجاد کند که این نیز نوعی نگاه از انسان به خود، خدا و طبیعت وجود دارد. برای انسان ایرانی این سؤال ایجاد نمی شود که این انبان طلا برای کیست (عدم توجه به نظام علی و معلولی). در اینجا نیز به نوعی، رویکردی به جهان و خدا وجود دارد که خلق از عدم نیز ممکن خواهد شد. برای انسان ایرانی این موضوع اخلاقی که به دنبال صاحب کسی که انبان طلا را گم کرده است بگردد نیز مطرح نشده است. بنابراین در این نوع رویکرد نگرش خاصی به حقوق مالکیت افراد، جامعه و شرایط ایجاد شده برای فرد آدمی در این حوزه شکل خواهد گرفت.

تلاش شد تا بیان شود که انسان ایرانی در تجربه زیسته خود در رمزگشایی از محیط به سبب غلبه بر ترس خود، چگونه فهمی از دنیای پیرامون خود می توانست داشته باشد که این امر شکل دهنده چارچوبی بوده است که در زندگی اجتماعی از آن بهره جسته است. این تجربه زیسته مفهومی نهادی پیدا کرده به طوری که در بستر تاریخی زمینه آن را دارد که به نسل های کنونی انتقال پیدا کرده باشد. شاید اینکه ما چگونه می اندیشیم که پدران ما در طول تاریخ می اندیشیده اند، به سختی قابل قبول باشد، اما توجه به جملات های زیرگ فزیکدان نیز گویای همین موضوع باشد:

«اگر از انسان غربی پرسیم که خوب و بد چیست، در راه چه چیزهایی باید کوشید و چه چیزهایی را باید فرو نهاد، در بسیاری از موارد می بینم که پاسخ او معیارهای مسیحیت را منعکس می کند، هر چند رابطه او با تصاویر و تعابیر مسیحی از مدت ها پیش قطع شده باشد».

اما سؤال این است که کدام یک از رمز‌گشایی‌های فوق در شرایط کنونی با قوت بیشتری حضور دارد. در این زمینه مشاهده رفتارهای اجتماعی جامعه می‌تواند راهگشا باشد. در ادامه به برخی شواهد در این زمینه اشاره می‌شود.

برخی مشاهدات در زندگی اجتماعی ایرانیان

بالا بودن رقم مرگ و میرها در تصادفات رانندگی به میزان باور نکردنی ۱۸۰۰۰ کشته در سال در مقایسه با رقم ۴۰۰۰ نفری اتحادیه اروپا

۱۵ میلیون پرونده در سیستم قضایی در مقایسه با تعداد ۶۰۰ هزار نفری سوئیس یا ۹۰۰ هزار نفری ژاپن
ساعات کار مفید و بهره‌وری پایین

عدم اجرای قانون در سطوح مختلف اجتماعی از قانون اساسی تا برنامه‌های ۵ ساله تا آیین‌نامه‌ها و ...

میزان فساد اداری

آمار میزان سرقت

آمار سهم درآمدهای مالیاتی از GDP در مقایسه با جوامع دیگر

سطح اعتماد در جامعه بین افراد و دستگاه‌های مختلف

میزان رفتار جمعی به هنگام آلودگی هوای تهران

آمار چک‌های برگشتی

الگوی مصرف آب، برق و انرژی

اهمیت اندک آینده در زندگی شخصی و اجتماعی

همه مواردی که از چارچوب عقلانیت در جامعه ایرانی از آن سخن به میان آمد، در حوزه عملکرد اقتصادی که نتیجه تعامل افراد در جامعه خواهد شد در قالب یک مفهوم معین یعنی هزینه‌های مبادله عینیت می‌یابد. به عبارت دیگر، عدم قبح قانون‌گریزی، عدم احساس تعهد به سایر افراد جامعه و ... از یک سو زمینه ساز ضعف نهادهای رسمی در اقتصاد می‌شود و از سوی دیگر، موجب بالا رفتن هزینه‌های مبادله در اقتصاد می‌شود. بالا بودن سطح هزینه‌های مبادله نیز زمینه ساز ضعف در عملکرد اقتصادی، کاهش سطح مبادلات و در نهایت کاهش رفاه اجتماعی خواهد شد.

سؤالی که مطرح می‌شود، آن است که پس راه حل چیست؟ در رمز‌گشایی از فرهنگ تلاش شد که نشان داده شود فرهنگ از چه مسیری شکل می‌گیرد و سرمنشا اصلی فرهنگ مؤلفه‌های ماتقدم تجربه جامعه از زمان و مکان و مفاهیم جامعه از انسان، خدا و طبیعت است،

بنابراین هر نوع اصلاح نیازمند بازتعریف آنها در جامعه است. در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱- بیان شد مهم‌ترین مؤلفه‌های تغییر نهادی تغییر قیمت نسبی عوامل تولید، تغییرات هزینه اطلاعات و تغییرات دانش فنی است. در سه حوزه فوق جامعه ایران در شرایط خاص تاریخی قرار دارد. عصر دانش‌بنیان موجب آن شده است که هریک از سه عامل تغییر نهادی با شدت و سرعت بیشتری در حال تغییر باشند. اهمیت توانمندی‌های فردی در عصر دانش‌بنیان موجب آن شده است که در بین عوامل تولید، دگرگونی قیمت نسبی عوامل تولید به نفع نیروی انسانی در حال چرخش باشد و از آنجایی که هدف و ابزار توسعه انسان است، آنگاه توجه به این تغییرات ضروری است.

همچنین تغییرات هزینه اطلاعات از مهم‌ترین وجوه عصر دانش‌بنیان بوده و تحولات فناوری آتی بسیار خارج از تصور یک فرد می‌تواند باشد. بنابراین سرعت تغییرات سازه‌های ذهنی (عقلانیت) می‌تواند در جامعه ایران سریع شود، اما توجه به این نکته ضروری است که هر تغییری لزوماً مثبت نخواهد بود. عدم توجه به پیامدها و رویکردی منفعلانه در تقابل عقلانیت ایرانی با شرایط جدید، می‌تواند موجب افزایش دغدغه و تلاطم‌های فردی و اجتماعی شود.

۲- هرگونه چاره‌اندیشی در حوزه فرهنگ نیازمند دیالوگ بین صاحب‌نظران رشته‌های مختلف شامل عالمان علوم دینی، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و... است. با توجه به آنکه عقلانیت مورد بحث جامعه ایرانی شامل اندیشمندان آن است، در این زمینه نیازمند سعه‌صدر، دقت نظر و عزم جدی در این حوزه هستیم.

۳- توجه به این نکته ضروری است که هر نوع تغییر در نهادها- ولو اندک- نیازمند صرف زمان و هزینه است. از آنجایی که در حوزه فرهنگ نیازمند تغییر در بخشی از نگرش‌های انسان ایرانی به جهان هستیم، این امر نیازمند زمانی بیشتر خواهد بود.

تفکر و تغییر در حوزه فرهنگ باید فارغ از سیاست‌های عجولانه و سیاسی‌کاری صورت پذیرد، در غیر این صورت می‌تواند نتایج معکوسی را به همراه داشته باشد. برای عقلانیت ایرانی که کوتاه‌مدت می‌اندیشد، این خود از پارادکس‌های جدی است که باید بر آن غلبه کرد.